

بررسی تطبیقی ایمان از دیدگاه فخرالدین رازی و علامه جوادی آملی

زهرا محمدی^۱

چکیده

یکی از مسائلی که از دیرباز در میان اندیشمندان مطرح بوده، مسئله ایمان و کفر است. مسئله‌ای که روشن شدن آن باعث اتحاد و تقریب میان مسلمانان، و عدم شناخت آن موجب تفرقه و جدایی میان آنها خواهد شد. این مقاله، ایمان و کفر را از منظر فخرالدین رازی و علامه جوادی عاملی به روش توصیفی-تطبیقی و به شیوه کتابخانه‌ای-اسنادی بررسی کرده و نقاط توافق و تخالف این دو اندیشه را به دست آورده است. به نظر نگارنده، با وجود تفاوت مذهب فخر رازی و علامه جوادی آملی، این دو در بسیاری از مباحث مربوط به ایمان و کفر مانند تعریف ایمان و کفر، رابطه ایمان و عمل صالح و حکم مرتکب کبیره، توافق داشته و آرای یکسانی را اظهار کرده‌اند. زیادت و نقصان ایمان، تنها مسئله‌ای است که فخر رازی و علامه، آرای متفاوتی از آنها ارائه داده‌اند.

واژگان کلیدی: ایمان، کفر، فخر رازی، علامه جوادی آملی، مرتکب کبیره، زیادت و نقصان ایمان.

۱. مقدمه

امروزه یکی از ترفندهای دشمنان اسلام برای انجام مقاصد خود، استفاده از کلمات و واژگان اختلافی مانند ایمان و کفر است تا به این وسیله، مسلمانان را به جان یکدیگر انداخته و به اهداف خود دست یابد. در طول تاریخ اسلام، افراد و گروه‌هایی بودند که در فهم اسلام، با ارائه تفسیرهای نادرست، گرایش به جمود و تعصب را ابراز کرده و باعث بسیاری از تفرقه‌افکنی‌ها و فرقه‌گرایی‌ها در جامعه مسلمانان شده‌اند. درباره بررسی ایمان و کفر، مقالات و نوشته‌های زیادی نوشته شده، اما مقاله یا نوشته‌ای که به طور خاص، ایمان و کفر را از دیدگاه فخر رازی و علامه جوادی آملی بررسی کرده باشد، یافت نشد.

ایمان، از ریشه آمن، ضد خوف و به معنای نفس تصدیق است. (الفراهیدی، بی‌جا، ۸/۳۸۸)

۱. دانش پژوه دکتری کلام اسلامی، مجتمع آموزش عالی بنت الهدی، از افغانستان.

ابن فارس در معنای ایمان می‌گوید: «أمن دو اصل دارد. یکی به معنای امانتی که ضد خیانت است و دیگری به معنای تصدیق» (ابن فارس، ۱۴۰۴، ۱/۱۳۳). فخر رازی در *المحصول*، ایمان را در لغت به معنای تصدیق می‌داند (رازی، بی‌جا، ۱/۳۰۳).

ایمان در اصطلاح، معانی متعددی دارد. عضدالدین ایجی در *المواقف* در تعریف اصطلاحی ایمان آورده است:

ایمان، تصدیق رسول ﷺ است به آنچه که در صورت ضرورت آورده. پس تصدیق تفصیلی نسبت به آنچه به تفصیل آورده شده و تصدیق اجمالی نسبت به آنچه اجمالاً آورده شده، است. (ایجی، ۱۴۱۷، ۳/۵۲۷)

تفتازانی در تعریف ایمان می‌گوید: «ایمان، تصدیق نبی است در آنچه آن حضرت آن را بالضرورة آورده است». (تفتازانی، ۱۴۰۱، ۵/۱۷۶) دانشمندان شیعه نیز ایمان را از سنخ تصدیق دانسته‌اند. برای مثال ابن میثم ایمان را این‌گونه تعریف می‌کند: «ایمان، یعنی تصدیق قلبی به خداوند و آنچه رسولش از قول و فعل آورده است» (البحرانی، ۱۴۰۶، ص ۱۷۰). خواجه نصیر طوسی، ایمان را تصدیق قلبی و لسانی دانسته و تصدیق قلبی را کافی نمی‌داند (حلی، ۱۴۰۹، ص ۵۷۷). بیشتر دانشمندان شیعه مانند محقق طوسی در *الفصول النصیریة* و فاضل مقداد در *ارشاد الطالبین*، ایمان را تصدیق قلبی و لسانی دانسته‌اند. (مجلسی، بی‌جا، ۶۸/۲۹۶)

فخر رازی ایمان را این‌گونه تعریف کرده است:

أنا نعترف بأن الإيمان في عرف الشرع ليس لمطلق التصديق بل التصديق الخاص وهو تصديق محمد ﷺ في كل أمر ديني علم بالضرورة مجيئه به.

ایمان در عرف شرع به معنای مطلق تصدیق نبوده، بلکه تصدیق خاص است و آن تصدیق محمد ﷺ است در هر امر دینی که آن حضرت آن را آورده است. (رازی، ۱۴۱۸، ص ۳۱۴)

وی اگرچه در این عبارت به طور صریح بیان نکرده که مراد از ایمان کدام سنخ از تصدیق است، اما در کتاب *معالم اصول الدین* به آن تصریح کرده و می‌گوید:

الإيمان عبارة عن الإعتقاد والقول سبب لظهوره والأعمال خارجة عن مسمى الإيمان.

ایمان عبارت است از اعتقاد قلبی و قول اظهار ایمان و اعمال داخل در مسمای ایمان نیست. (الرازی، بی‌تا، ۱/۱۳۴)

علامه جوادی آملی در بیان حقیقت ایمان به نقل از امام رضا علیه السلام آورده است: «إن الإيمان هو التصديق بالقلب والإقرار باللسان، والعمل بالأركان؛ ایمان همانا تصدیق قلبی، اقرار لسانی و عمل با ارکان است». (طبرسی، ۱۴۱۵، ۱/۸۶) با توجه به روایت فوق، علامه جوادی حقیقت ایمان را

دارای اصول و فروع دانسته و اصل انسان را قلب او می‌داند. علامه می‌گوید سخن پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که می‌فرماید: «الإيمان قولٌ مقول وعمل معمول و عرفان العقول» منافاتی با اصل بودن اعتقاد قلبی ندارد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۱۸۰/۲).

کفر در لغت به معنای پوشاندن است. کشاورز را نیز از آن رو کافر گویند که دانه را با خاک می‌پوشاند. (السمعانی، ۱۴۱۸، ۴۵/۱) کفر به معنای لغوی آن در قرآن آمده است: «...كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ...؛ ...همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرومی‌برد...» (حدید: ۲۰).

عضدالدین ایجی در تعریف کفر آورده: «کفر، خلاف ایمان است و کفر نزد ما عدم تصدیق رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بعضی از آن چیزی است که او بالضرورة آورده». (ایجی، ۱۴۱۷، ۵۴۴/۳) ابن میثم بحرانی نیز در تعریف کفر آورده: «کفر، انکار رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و انکار شیء است از آنچه که ایشان بالضرورة آورده» (البحرانی، ۱۴۰۶، ص ۱۷۱). فخرالدین رازی، کفر را در لغت به معنای ستر دانسته و معتقد است که معنای ستر محقق نمی‌شود مگر در حق معاندی که دلیل را شناخته، اما آن را انکار می‌کند (فخر رازی، ۱۴۱۸، ۳۲/۶).

وی در جای دیگر کفر را این‌گونه تعریف می‌کند:

الكفر عبارة عن انكار ما علم بالضرورة مجيء الرسول به، فعلى هذا لا يكفر احد من اهل القبلة.

کفر عبارت است از انکار آنچه بالضرورة معلوم است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از جانب خداوند آورده است. بنابراین، هیچ یک از اهل قبله تکفیر نمی‌شود. (الرازی، بی‌جا، ص ۴۰۵)

از دیدگاه علامه جوادی آملی، کتمان در مسائل جزئی و فرعی، به اعتقاد قلبی آسیب نمی‌رساند، ولی کتمان در مسائل اصولی، زیان بار بوده و به کفر منتهی می‌شود، یعنی اگر کسی اصلی از اصول دین را کتمان کند، کتمان او در حد انکار و موجب کفر است. (جوادی آملی، ۱۳۸۸، ۸۷/۸)

براین اساس، غلو در حق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام اگر به انکار ضروری دین برگردد، موجب نجاست آنهاست. صاحب جوهر در شرح کلام محقق حلی که گفته: «الكافرو ضابطه كل من خرج عن الإسلام أو من انتحلّه و جحد ما يعلم من الدين ضرورة كالخوارج والغلاة». (محقق حلی، ۱۴۰۹، ۴۲/۱)

در نجاست و کفر این گروه سخنی نیست. وی پس از گزارش اجماع گذشتگان می‌گوید که همه ادله‌ای که بر نجاست کافران دلالت می‌کنند در اینجا نیز جاری‌اند، چنانکه فقهای معاصر نیز با سکوت خود بر کلام سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، سخن وی را تأیید کردند که فرمود: «لا إشكال في نجاسة الغلاة والخوارج والنواصب». (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۲، ۱۴۵/۱) کفر اگر بدون

قرینه استعمال شود، به کفر در اصطلاح فقها گفته می‌شود که همان خروج از دایره اسلام و ارتداد بوده و مشمول احکام خاصی مانند نجاست و عدم جواز مناکحه می‌شود که عبارت است از انکار الوهیت، توحید یا رسالت یا انکار یکی از ضروریات دین، با التفات به اینکه ضروری است، به طوری که انکارش به انکار رسالت منجر شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۲، ۱/۴۸).

کفر در اصطلاح فقها بیشتر در مقابل اسلام است، ولی در اصطلاح متکلمین و در بیشتر آیات قرآن، در مقابل ایمان به کار رفته است. خداوند متعال می‌فرماید: «... وَ مَنْ يَتَّبِعِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ؛ ... و کسی که کفر را به جای ایمان بپذیرد، از راه مستقیم (عقل و فطرت) گمراه شده است» (بقره: ۱۰۸). در جای دیگر می‌فرماید: «... هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ...؛ ... آنها در آن هنگام به کفر نزدیک‌تر بودند تا به ایمان...» (آل عمران: ۱۶۷).

ایمان، مرکب از اعتقاد قلبی و التزام به اقرار لسانی و عمل به ارکان است، پس ترک هر یک از این امور کفر، به همان مرتبه است، که گاهی در عمل ظهور پیدا می‌کند و گاهی در اعتقاد. کفر، در روایات نیز مراتب و اقسام مختلفی دارد که هر کدام ویژگی‌های خاص خود را دارند. همه کفرها، به کفر فقهی حمل نمی‌شود. پس هرگاه در روایات با کلام بزرگان، به کسی یا فاعل عملی، نسبت کفر داده شد، باید بررسی شود که منظور، کدام مرتبه و قسم از کفر است.

۲. رابطه ایمان و عمل صالح

فخر رازی معتقد است که عمل، خارج از مسمای ایمان بوده و فقط مشتمل بر اعتقاد قلبی است. وی برای اثبات مدعای خود، دلایلی دارد که عبارتند از:

اول) خداوند، قلب را محل ایمان قرار داده؛ زیرا می‌فرماید: «... إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ...؛ ... به جز آنها که تحت فشار واقع شده‌اند در حالی که قلبشان آرام و با ایمان است...» (نحل: ۱۰۶)؛ «... وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ...؛ ... اما ایمان هنوز وارد قلب شما نشده است...» (حجرات: ۱۴)؛ «... أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ...؛ ... آنان کسانی هستند که خداوند ایمان را بر صفحه دل هایشان نوشته...» (مجادله: ۲۲).

با این بیان معلوم می‌شود که قلب، محل اعتقاد است.

دوم) هرگاه ایمان ذکر شود، اعمال صالح بر آن عطف می‌شود و عطف در ظاهر، موجب تغایر است.

سوم) با ارتکاب کبائر، ایمان فرد هنوز ثابت است. خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ...؛ آنها که ایمان آوردند و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند...» (انعام: ۸۲)؛ «يَا

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى...؛ ای افرادی که ایمان آورده‌اید! حکم قصاص در مورد کشتگان، بر شما نوشته شده است...» (بقره: ۱۷۸). آیه اخیر کسی که عمدا کسی را کشته، مؤمن نامیده است. (رازی، بی تا، ۱/۱۳۴)

علامه جوادی آملی نیز عمل صالح را از مظاهر و آثار اعتقاد کامل و واقعی دانسته و ذکر آن پس از ایمان، که مجموع اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان است، مانند ذکر مصداق پس از ذکر کلی، مانند ذکر نخل بعد از فاکهه (الرحمن: ۱۱) نیست، بلکه ذکر جزء مهم بعد از ذکر کل بوده و هدفش، توجه به اهمیت عمل صالح است، چنانکه در بعضی موارد، اعتقاد قلبی پس از ایمان ذکر می‌شود، مانند «وَلْيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ...» (حج: ۵۴) و چنانکه برخی مصداق عمل صالح نیز به دلیل اهمیت ویژه‌ای که در میان سایر اعمال صالح دارد، پس از کلی عمل صالح ذکر می‌شود، مانند آنچه در سوره عصر آمده که پس از «وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ» دو عمل توأسی به حق و توأسی به صبر مطرح شده است. هر چند همه موارد یاد شده، از یک صنف نیست؛ زیرا بعضی از آنها مانند ذکر جزء مهم بعد از ذکر کل و برخی از سنخ ذکر جزئی مهم بعد از ذکر کلی است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۴۲/۵)

۳. زیادت و نقصان ایمان

در باب زیادت و نقصان ایمان، فخر رازی قائل به عدم زیادت و نقصان ایمان بوده و چنین استدلال می‌کند که چون ایمان اسم است، برای تصدیق آنچه رسول خدا ﷺ بالضروره آورده، پس چنین چیزی تفاوت پذیر نیست. بنابراین، مسمای ایمان، غیر قابل زیادت و نقصان است. (الطوسی، ۱۴۰۵، ص ۴۰۴) فخر رازی این بحث را لغوی دانسته و می‌گوید:

اگر عمل را جزایمان دانستیم، ایمان زیادت و نقصان می‌پذیرد، اما اگر آن را فقط اعتقاد قلبی دانستیم، غیر قابل زیادت و نقصان است و چون وی اصل ایمان را اعتقاد قلبی دانسته و عمل را از ثمرات ایمان می‌داند، ایمان با این بیان غیر قابل زیادت و نقصان می‌شود. (رازی، ۱۴۱۸، ۳۲/۶)

برخلاف دیدگاه وی، بیشتر اشاعره قائل به زیادت و نقصان ایمان هستند. تفتازانی می‌گوید: «ظاهر کتاب و سنت و بر طبق مذهب اشاعره و معتزله و آنچه از شافعی و بیشتر علما نقل شده، ایمان زیادت و نقصان می‌پذیرد». (تفتازانی، ۱۴۰۱، ۲/۲۶۱) عضدالدین ایجی نیز زیادت و نقصان ایمان را پذیرفته و بر سخن خود دو دلیل آورده است (ایجی، ۱۴۱۷، ۳/۵۴۲)، اما از دیدگاه علامه جوادی آملی، بخش‌های سه‌گانه ایمان، یعنی اعتقاد قلبی، عمل به ارکان و اظهار به زبان،

درجات و مراتب شدید و ضعیف داشته و افزایش و کاهش می‌پذیرد، پس نمی‌توان گفت که ایمان درآیه‌هایی که از زیادت و نقصان ایمان سخن می‌گویند، فقط ناظر به جنبه‌های عملی آن با جوارح است، بلکه همه مراحل آن را شامل می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۳۴۶/۱۶).

ازدیاد و افزایش ایمان، ثمره سکینت و اطمینانی است که در دل‌های مؤمنان با امداد غیبی پیدا شده و نعمت و فیضی الهی است که به عنایت و برکت خداوند نصیب مؤمنان می‌شود: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزِدُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ...»؛ او کسی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند...» (فتح: ۴)، ولی باید زمینه این لطف را خود افراد فراهم کنند: «وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ؛ کسانی که هدایت یافته‌اند، (خداوند) بر هدایتشان می‌افزاید و روح تقوا به آنان می‌بخشد» (محمد: ۱۷).

همان‌گونه که ایمان عملی و مقاومت‌های بدنی بر اثر افزایش اعتقادی و درونی و نیز کارهای نیک افزایش می‌یابد، ایمان قلبی نیز با کارهای نیک بیشتر شده و با کارهای بد کاهش می‌یابد، چنان‌که جمله زَادَهُمْ هُدًى درآیه یاد شده، ناظر به افزایش عقیده و هدایت درونی است؛ زیرا سخن از رشد کیفی است نه کمیت ایمان. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۳۴۶/۱۶) آیت الله جوادی آملی در توضیح آیه «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (آل عمران: ۱۷۳) می‌گوید:

این آیات نیز مدح مؤمنان مجاهدی است که با وجود جراحات‌های جنگ احد و فشارهای روحی، پس از آن نبرد، بی‌درنگ دعوت خدا و رسول او را اجابت کردند و با توکل بر خدا و عزمی راسخ به تعقیب دشمن همت گماشتند و همین امر مایه افزایش ایمان آنان شد. این ازدیاد ایمان، یا به این معناست که با مشاهده تحقق گزارش غیبی رسول اکرم ﷺ بیش از پیش به حقانیت آن حضرت و سخنان و دین وی باور پیدا کردند، یا به این معناست که چون دین و ایمان و اصل مکتب و مسلک و مرام مورد علاقه خویش را در معرض خطر دیدند، دل‌بستگی‌شان به آن بیشتر و ایمان‌شان شکوفا و افزون شد؛ زیرا در حال خطر، زمینه و انگیزه افزایش دل‌بستگی و ایمان فراهم است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۳۳۷/۱۶)

گفتنی است بخش‌های سه‌گانه ایمان یعنی اعتقاد قلبی، عمل به ارکان و اظهار به زبان، درجات و مراتب شدید و ضعیف داشته و افزایش و کاهش می‌پذیرند، چنانکه کفر و شرک و ضلالت، درکات و افزایش و کاهش پذیر هستند. به هر روی، مؤمنان که تنها به نصرت الهی دل‌بسته بوده و فقط او را حامی و مدافع خود می‌دانستند، نه تنها ناامید نشدند، بلکه بر ایمانشان افزوده شد و چون منطق مؤمنان، توحید ناب و توکل بر خداست، گفتند «حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» و اینکه کارشان

را به خدا واگذار می‌کنند، نشانه شدت ایمان آنهاست. آنها که اهل احسان و تقوا بودند، در ظاهر و باطن این جمله را گفتند، و گرنه یعنی اگر بر اساس عقیده و صداقتشان نمی‌بود، خدا افشاگری می‌کرد، در حالی که تأیید فرمود. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۳۳۷/۱۶)

۴. حکم مرتکب کبیره

فخر رازی در باره حکم مرتکب کبیره با استفاده از یک استدلال، درصدد اثبات مؤمن بودن مرتکب کبیره بوده و می‌گوید: «صاحب کبیره رسوا نمی‌شود؛ زیرا مؤمن است و هر که وارد آتش شود، رسوا و خوار شده، پس صاحب کبیره، مؤمن بوده و وارد آتش نمی‌شود».

۴-۱. اثبات مقدمه اول، صاحب کبیره مؤمن است

صاحب کبیره خوار و رسوا نمی‌شود؛ زیرا مؤمن است و مؤمن، خوار نمی‌شود. مرتکب کبیره مؤمن است به دلیل این قول خداوند متعال که فرمود:

وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا، فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا. فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى، فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي، حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ...

و هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم نزاع و جنگ کنند، آنها را آشتی دهید و اگر یکی از آن دو بر دیگری تجاوز کند، با گروه متجاوز پیکار کنید تا به فرمان خدا بازگردد... (حجرات: ۹)
در این آیه، خداوند آنان را درحالی که بغی کرده‌اند، مؤمن نامیده است.

۴-۲. اثبات مقدمه دوم، مؤمن خوار نمی‌شود

مؤمن خوار نمی‌شود به دلیل این سخن خداوند متعال: «...إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ، عَلَى الْكَافِرِينَ؛... رسوایی و بدبختی امروز بر کافران است». (نحل: ۲۷) در این آیه، خداوند به نقل از مؤمنان می‌گوید: «...وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ...؛... ما را در روز قیامت، خوار مکن...» (آل عمران: ۱۹۴) و خداوند در پاسخ آنها می‌گوید: «فَأَسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ...؛ خداوند درخواست آنها را پذیرفت...» (آل عمران: ۱۹۵).

پس ثابت شد که صاحب کبیره، مؤمن است. با اثبات این دو مقدمه، قطع حاصل می‌شود که مرتکب کبیره، مؤمن بوده و داخل در آتش نمی‌شود. (رازی، ۲۰/۲۱۲) وی در جای دیگر، صاحب کبیره را فاسق نامیده و معتقد است که خداوند آنها را عفو کرده و به صورت دائم عقاب نمی‌کند (رازی، ۱۴۰۲، ۷۰/۱).

از دیدگاه علامه جوادی، بر اساس برخی روایات، گناه با ایمان سازگار نیست، چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «لَا يَزْنِي الزَّانِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَسْرِقُ السَّارِقُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ». علامه، کافر دانستن

مرتکب کبیره را مردود دانسته و معتقد است که محققان امامیه، این نظریه را مردود دانسته و بر این باورند که مرتکب گناه بزرگ، قابل بخشش بوده و کافر نیست؛ زیرا ایمان به دو معناست: الف) گاهی جزء علوم مکاشفه بوده که همان اعتقاد قلبی است. گناه با اعتقاد قلبی منافات ندارد. کسانی که به حق تعالی اعتقاد دارند و در عمل با فرمان‌های الهی مخالفت می‌کنند، سخنان این است: «... رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ». (مؤمنون: ۱۰۶)

ب) گاهی ایمان، جزء علوم معامله است، یعنی ایمان، یا در خصوص بخش عملی تفسیر می‌شود و یا گفته می‌شود که ایمان، مجموعه عقیده قلبی و اقرار به زبان و عمل به ارکان است. اگر عمل به ارکان در متن ایمان باشد، مرتکب معصیت، با اعضا و جوارح اطاعت خدای سبحان را نکرده، پس اعضا و جوارح او مؤمن نیستند، چنانکه در روایت فوق آمده است، مانند بیماری که بگوید وجود طبیب و حاذق بودن وی و سودمندی نسخه‌اش را قبول دارم، ولی در عمل به آن اعتنایی نکند که در حقیقت، نسخه طبیب را قبول ندارد. بنابراین، اگر گفته شود ایمان، هم در قلب و هم در اعضا و جوارح ظهور دارد، گناه با این بخش از ایمان سازگار نیست، نه با اصل اعتقاد قلبی، پس در قرآن کریم و روایات اسلامی، کفر دو نوع است. یکی اعتقادی و دیگری عملی.

کفر عملی در آیه «...وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ» (آل عمران: ۹۷) آمده است. مراد از مَنْ كَفَرَ در این آیه، شخصی است که توان انجام اعمال حج یا استطاعت را دارد، ولی به عمد، حج را ترک کرده و کفر عملی دارد نه قلبی؛ زیرا از بعد اعتقادی، مسلمان است.

در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز به کفر عملی اشاره شده، چنانکه در مقبوله عمر بن حنظله آمده که ردکننده حکم حاکم شرع، حکم الله را کوچک شمرده و حکم اهل بیت علیهم‌السلام را رد کرده و این کار، در حد شرک به خدای سبحان است: «فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ، فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَعَلِينَا رَدًا، وَالرَّادَ عَلَيْنَا الرَّادُ عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ» (حلی، ۱۴۰۹، ۴۴۷/۹). این رد، به معنای ارتداد اعتقادی نیست، بلکه ارتداد عملی است، یعنی در مقام عمل موحد و مؤمن نیست، هر چند از نظر قلبی می‌تواند موحد باشد. (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ۷۹/۱۸)

۵. نتیجه‌گیری

از تطبیق دیدگاه فخرالدین رازی و علامه جوادی آملی چنین می‌توان نتیجه گرفت که فخر رازی و علامه، هر دو ایمان را از مقوله اعتقاد قلبی دانسته و عمل به ارکان را از آثار و فروع ایمان می‌دانند،

اما در تعریف واژه کفر، فخر رازی کفر را در اصل لغت، به معنای ستر دانسته و معتقد است که معنای ستر محقق نمی شود، مگر در حق معاندی که دلیل را شناخته، اما آن را انکار می کند. از دیدگاه علامه جوادی آملی نیز کتمان در مسائل جزئی و فرعی، به اعتقاد قلبی آسیب نمی رساند، ولی کتمان در مسائل اصولی، زیان بار بوده و به کفر منتهی می شود، یعنی اگر کسی اصلی از اصول دین را کتمان کند، کتمان او در حد انکار بوده و موجب کفر است.

در مورد رابطه ایمان و عمل، بر اساس نظر فخر رازی، عمل، خارج از مسمای ایمان بوده و فقط مشتمل بر اعتقاد قلبی می شود. همان طور که علامه جوادی آملی نیز عمل صالح را از مظاهر و آثار اعتقاد کامل و واقعی دانسته و ذکر آن پس از ایمان، که مجموع اعتقاد قلبی، اقرار زبانی و عمل به ارکان است را از قبیل ذکر مصداق پس از ذکر کلی می داند.

درباره زیادت و نقصان ایمان نیز فخر رازی قائل به عدم زیادت و نقصان ایمان بوده و چنین استدلال می کند که چون ایمان اسم است برای تصدیق آنچه رسول خدا بالضرورة آورده، پس چنین چیزی تفاوت پذیر نیست. بنابراین، مسمای ایمان، غیر قابل زیادت و نقصان است. بر خلاف دیدگاه وی، علامه جوادی آملی، بخش های سه گانه ایمان، یعنی اعتقاد قلبی، عمل به ارکان و اظهار به زبان را دارای درجات و مراتب شدید و ضعیف دانسته و قائل به افزایش و کاهش آن است. در مورد مرتکب کبیره، فخر رازی و علامه، صاحب کبیره را مؤمن دانسته و اهل عذاب ابدی نمی دانند.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

۱. ابن فارس، احمد بن فارس بن زکریا (۱۴۰۴). معجم مقاییس اللغة. بی جا: مکتبه الإعلام الإسلامی.
۲. ایچی، عضالدین (۱۴۱۷). المواقف. بیروت: دارالجیل.
۳. البحرانی، ابن میثم (۱۴۰۶). قواعد المرام. قم: مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۴. تفتازانی، مسعود بن عمر (۱۴۰۱). شرح المقاصد. پاکستان: دارالمعارف النعمانیه.
۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۸). ادب فنای مقربان. قم: انتشارات أسراء.
۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). تفسیر تسنیم. قم: انتشارات أسراء.
۷. رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۰۲). اعتقادات فرق المسلمین و المشرکین. بیروت: دارالکتب العلمیه.
۸. رازی، فخرالدین محمد بن عمر (۱۴۱۸). المحصول. بی جا: مؤسسه الرساله.
۹. رازی، فخرالدین محمد بن عمر (بی تا). تلخیص المحصل. بی جا: بی نا.
۱۰. رازی، فخرالدین محمد بن عمر (بی تا). معالم اصول الدین. لبنان: دارالکتاب العربی.
۱۱. السمعانی منصور بن محمد (۱۴۱۸). تفسیر السمعانی. الرياض: دارالوطن.
۱۲. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم (۱۴۲۲). العروه الوثقی. قم: مرکز فقهی الاثمه الاطهار علیهم السلام.

۱۳. طبرسی، فضل بن الحسن (۱۴۱۵). تفسیر مجمع البیان. بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۴. طوسی، خواجه نصیرالدین (۱۴۰۵). نقدالمحصل. بیروت: دارالاضواء.
۱۵. الفراهیدی، الخلیل (۱۴۱۰). العین. بی جا: مؤسسه الهمجره.
۱۶. مجلسی، محمدباقر (بی تا). بحارالانوار. بی جا: بی نا.
۱۷. محقق حلی، نجم الدین جعفر بن حسن (۱۴۰۹). شرایع الاسلام. تهران: انتشارات استقلال.

